

پژوهشنامه ادب غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان
سال ۱۸ شماره ۳۵ پاییز و زمستان ۱۳۹۹ (صص ۲۶-۹)

غم غربت و عوامل شکل گیری آن در شعر «نزار قبانی»

۲-فاطمه جمشیدی

۱-رضا افخمی عقدا

چکیده

«غم غربت» یا «یادمانه» یک احساس درونی تلخ و شیرین به اشیا، اشخاص و موقعیت‌های گذشته است که به دلیل رویدادهای سیاسی و اجتماعی پس از جنگ‌های جهانی، بسیار مورد توجه روان‌شناسان، جامعه‌شناسان و بیش از هر قشری، شاعران قرار گرفت و مظاهر این پدیده بر شعر شاعران معاصر عربی و به‌ویژه «نزار قبانی» شاعر سوری غالب شد. پژوهش حاضر با روش تحلیلی - توصیفی و استفاده از منابع کتابخانه‌ای نوشته شده است و نگارندگان با در نظر گرفتن زندگی اجتماعی و سیاسی «نزار قبانی»، به واکاوی اشعار او از منظر «یادمانه» پرداخته‌اند. در رابطه با دستاوردهای پژوهش حاضر باید گفت نمود پنج قسم از یادمانه‌ها در شعر نزار قبانی قابل مشاهده است که عبارتند از: «یادمانه دوری از وطن»، «یادمانه دوران کودکی»، «یادمانه سوگ همسر» «یادمانه ناکامی اجتماعی» و «یادمانه از دست رفتن جامعه آرمانی». همچنین این دسته از اشعار وی در نتیجه عواملی چون مرگ همسر، دوری از وطن، مشاهده نابسامانی‌های جامعه و نیز سکوت مردم در برابر ظلم و بی‌عدالتی در دیوان وی تجلی یافت.

کلید واژه‌ها: شعر معاصر عربی، غم غربت، یادمانه، نزار قبانی.

۱-مقدمه

«یادمانه یا غم غربت در ادبیات در حقیقت همان حسرت سروده‌ها و غربت سروده‌ها و سوگ سروده‌هایی هستند که شاعران به دنبال حس دل‌تنگی یا حسرت نسبت به چیزها یا کسانی که در

Email: afkhami@yazd.ac.ir

۱-دانشیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه یزد

۲- دکترای زبان و ادبیات عربی دانشگاه یزد

تاریخ پذیرش: ۹۹/۵/۲۶

تاریخ دریافت: ۹۸/۷/۱۲

گذشته داشته اما اکنون به هر دلیلی آن‌ها را از دست داده‌اند، می‌سرایند و این احساس همان آرزوی بازگشت به گذشته شیرین و دلخواه است» (موسوی و همکاران، ۱۳۹۱ش: ۱۴۸). به موجب این فرایند که ریشه در روان‌شناسی دارد، شاعر یا نویسنده براساس آن در اثر ادبی خود، با اندوه و درد خاطرات گذشته را به یاد می‌آورد و آنچه را که از دست داده است، توصیف می‌کند. خاطرات ناشی از غم غربت، حوزه وسیعی را دربرمی‌گیرند که یاد خویشان و نزدیکان، سرزمین کودکی، ارزش‌های والا و گذشته و هرآنچه که شاعر را به افسوس و حسرت بر از دست دادن آن وامی‌دارد، شامل می‌شود. شایان ذکر است در متونی که با محوریت یادمانه و غم غربت تدوین می‌شود رگه‌هایی از گرایش خالقان این دسته از متون به مکتب ادبی رمانتیک دیده می‌شود؛ زیرا «یکی از ویژگی‌های بارز مکتب رمانتیک اظهار عشق و احساسات باطنی است که در نتیجه آن، شاعر رمانتیک پیوسته به دنبال گمشده‌ای می‌گردد» (اویسی کهخا، ۱۳۹۱: ۱۴). در فرهنگ‌های علوم انسانی تعبیر «غم غربت» را به معنای «یادمانه» یا «نوستالژی»، حسرت و دلنگی به گذشته و اشتیاق مفراط برای بازگشت به آن معنا کرده‌اند (حق‌شناس، ۱۳۸۷: ۱۱۱۵) و آن را احساس اشتیاق برای وطن، خانواده، دوران کودکی، اوضاع اجتماعی، سیاسی و اقتصادی دانسته‌اند (آشوری، ۱۳۸۱ و باطنی، ۱۳۸۶: ذیل نوستالژی). عوامل ایجاد «غم غربت» را می‌توان در این موارد خلاصه کرد: (۱) از دست دادن اعضای خانواده یا عزیزان، (۲) حبس و تبعید، (۳) حسرت بر گذشته، (شاملو، ۱۳۷۵ش: ۱۱) و نیز (۴) مهاجرت، (۵) یادآوری خاطرات کودکی و جوانی، (۶) غم و درد پیری و اندیشیدن به مرگ» (پورافکاری، ۱۳۷۶ش: ۲-۱۰۱۱). یکی از شاعران عرب که اشعار وی سهم بسزایی در بازتاب احساس غربت دارد، شاعر معاصر سوری «نزار قبانی» است.

۱-۱- بیان مساله و سوالات تحقیق

هرگاه فرد در ذهن خود به گذشته رجوع کند و با مرور آن دچار نوعی حالت غم و اندوه توأم با لذت سکرآور شود، دچار «غم غربت» شده که در زبان فارسی غالباً آن را به «یادمانه» و «حسرت گذشته» تعبیر کرده‌اند (انوشه، ۱۳۷۶: ۱۳۹). شعر معاصر عربی نیز سرشار از مضمون غم غربت است؛ جنگ‌های داخلی و خارجی، استبداد حاکمان عربی، فضای خفقان و ترس حاکم بر جامعه همگی در به‌وجود آمدن احساس غربت و اندوه ناشی از آن در ادیبان عربی تأثیر داشت و آن‌ها این

احساس را به خوبی در آثار خود انعکاس دادند (حسین پناهی، ۱۳۹۱ش: ۶۵۲). در این پژوهش پس از واکاوی مهم‌ترین اقسام یادمانه در شعر نزار قبانی، به سوالات زیر پاسخ داده شده است:

۱) «غم غربت» یا «یادمانه» در شعر «نزار قبانی» خود را در چه مولفه‌هایی نشان داده است؟

۲) عوامل شکل‌گیری غم غربت نزد «نزار قبانی» و تجلی آن در شعر این شاعر کدامند؟

۱-۲- اهداف و ضرورت تحقیق

هدف این پژوهش آن است تا علاوه بر کشف برخی از جنبه‌های ناشناخته اشعار «نزار قبانی» از جمله توجه وی به سرزمین‌های عربی و نیز دوران کودکی خود، این گمان که دیوان وی منحصر در موضوع عشق و زن است کمرنگ شود و مضامین اندوهبار و اشعار حاوی غم غربت نیز در شعر وی بیان و علت آن ریشه‌یابی گردد.

۱-۳- روش تحقیق

در مقاله حاضر که با روش تحلیلی توصیفی و استفاده از منابع کتابخانه‌ای صورت گرفته است، تلاش شد تا پس از تحلیل اشعار این شاعر نمود فرآیند «غم غربت» در اشعار او آشکار گردد و در این راستا بر عشق حقیقی وی به زن، وطن عربی و گذشته شیرین خود تاکید شود؛ از این رو ابتدا به تعریف و توضیح تقریباً مفصلی از پدیده «غم غربت» یا همان «یادمانه» و عوامل و اقسام آن پرداخته شده و در ادامه به زندگی‌نامه «نزار قبانی» نظری افکنده و آن‌گاه نمود مختلف این پدیده در اشعار این شاعر واکاوی شده است.

۱-۴- پیشینه تحقیق

از مهم‌ترین پژوهش‌هایی که درباره «نزار قبانی» و شعر او نوشته شده باید مقاله «سمات الأدب الواقعي في شعر نزار قباني السياسي» نوشته حسین شمس آبادی (فصلنامه دراسات الأدب المعاصر تابستان ۱۳۸۸، شماره سوم، صص ۱۰۱-۱۳۵) را نام برد که به توجه این شاعر به مشکلات جامعه پس از جنگ‌های جهانی اشاره کرد. در مقاله «نگاهی به بازتاب فلسطین در شعر نزار قبانی» از «محمد حسن فوادیان» (مجله ادب عربی بهار و تابستان ۱۳۸۹، شماره ۲، صص ۱۰۱-۱۱۸) نیز شاعر بی‌تفاوتی و سستی جهان عرب و سران آن را در برابر فلسطین به باد انتقاد می‌گیرد. همچنین باید به مقاله «مظاهر ادب المقاومة فی شعر نزار قبانی» از جواد سعدون زاده (نشریه ادبیات پایداری دانشگاه شهید باهنر کرمان، تابستان ۱۳۸۹ش، دوره ۱، شماره ۲، صص ۱۴۵-۱۶۷) اشاره کرد که

با توجه به دستاوردهای آن، «نزار قبانی» به عنوان یک شاعر مقاومت معرفی شده است که شعر خود را میدانی جهت بیان اندیشه‌های سیاسی قرار داد. در مقاله «محاکمه وجدان‌های خفته بشری در شعر نزار قبانی» از «مهین حاجی زاده و نسرين چالاک» (نشریه ادبیات پایداری دانشگاه شهید باهنر کرمان پاییز ۱۳۹۰، دوره ۳، شماره ۵ و ۶، صص ۱۳۳ - ۱۶۲) نیز به بیان عقاید سیاسی نزار و نقش او در بیداری سرزمین‌های عربی اشاره شده است. پژوهش دیگر مقاله «نشانه‌های استبداد از منظر شعر نزار قبانی» از علی اکبر محسنی (نشریه ادبیات پایداری دانشگاه شهید باهنر کرمان بهار ۱۳۹۱، دوره ۳، شماره ۵ و ۶، صص ۴۲۹ - ۴۵۱) است که عقیده دارد بدون درک اندیشه‌های سیاسی «نزار قبانی» نمی‌توان کلیت اشعار وی را درک کرد و اینکه زبان شعری و انتقادی نزار در افزایش عملکرد حاکمان مستبد عرب، صریح است. از دیگر پژوهش‌ها باید پایان نامه «بررسی نوستالژی در اشعار نزار قبانی» از «بهبود حسینی» که در سال ۱۳۹۲ش در دانشگاه لرستان از آن دفاع کرد را نام برد که بارزترین وجه تمایز این مقاله با پایان نامه مذکور آن است که بهبود حسینی در پایان نامه خود به بیان مسائلی همچون یاد پدر و مادر و فرزند، زمان و مکان در شعر نزار قبانی، اندیشه آرمان شهر در شعر وی، تخیل رماتیک در آرمان شهر، آرمان شهر عشق، یاد کردن از سرزمین‌های غربی همچون لندن، پاریس و مادرید پرداخته که ارتباط چندانی با مفهوم دقیق غم غربت ندارد و در این مسائل تفاوت فاحشی با مقاله حاضر دارد.

۲- زندگی‌نامه «نزار قبانی»

«نزار قبانی» در سال ۱۹۲۳م در دمشق دیده به جهان گشود. او دوبار ازدواج کرد؛ بار اول با زنی سوری به نام «زهرة» و بار دوم با «بلیقیس الرأوی» که عراقی تبار بود و در سال ۱۹۸۲م در بمباران سفارت عراق در بیروت کشته شد (أبوعلی، ۱۹۹۹م: ۱۱ و ۱۳). نزار، فعالیت ادبی خود را در سال ۱۹۳۹م با دیوان «قالت لی السمراء» آغاز کرد و از دیگر آثار وی «أنت لی»، «هوامش علی دفتر النکسة» و «شعراء الأرض المحتلة» است (فاخوری، ۲۰۰۵م: ۶۸۶). وی سرانجام در ۱۹۹۸م در لندن چشم از جهان فرو بست (حلح، ۲۰۰۱م، ۱۸).

۳- نمود غم غربت در اشعار «نزار قبانی»

پس از بررسی دیوان نزار قبانی پنج مورد از مظاهر «غم غربت» یا «یادمانه» شناسایی شد که عبارتند از «یادمانه دوری از وطن»، «یادمانه دوران کودکی»، «یادمانه سوگ همسر»، «یادمانه ناکامی در جامعه» و «یادمانه از دست رفتن جامعه آرمانی» که در ادامه بررسی شده است.

۳- ۱- «یادمانه دوری از وطن» در اشعار «نزار قبانی»

یکی از مهم‌ترین پدیده‌های زندگی که سهم بسزایی در بازتاب اندوه آدمی دارد، «وطن» است؛ «وطن» مفهوم جاودانه و بسیار ارزشمندی است که همواره گذشته آدمی را برای او تداعی می‌کند و دربردارنده تمامی ارزش‌ها و میراث‌های گرانبهای وی است؛ از این رو پیوند ناگسستنی و ریشه‌داری با روح و جان انسان دارد. «از دیدگاه روان‌شناسان، یادمانه یا همان غم غربت حالت پیچیده‌ای از احساس‌های هیجانی، انگیزشی و شناختی است که از غم و اندوه ناشی از تمایل به بازگشت به خانه و نیز درماندگی به خاطر تفکر درباره خانه به وجود می‌آید. همچنین واکنش‌هایی اندوهناک در مقابل جدایی از افراد مورد علاقه و دوری از مکان‌های آشنا را نیز دربرمی‌گیرد» (آرچر، ۱۹۹۶م: ۲۰۷)؛ از این رو می‌توان گفت از جمله پدیده‌های مؤثر در خلق شعر، دوری است که حتی قبل از آغاز آفرینش شعری، نقش تعیین‌کننده‌ای در انتقال افکار و احساسات شاعر دارد. برای بررسی نمود دوری از وطن و دل‌تنگی برای آن در شعر «نزار قبانی» باید به این نکته اشاره کرد که این شاعر نزدیک به ۲۰ سال در وزارت خارجه کشور سوریه مشغول به کار بود و در این مدت (۱۹۶۶-۱۹۴۵م) به سبب موقعیت شغلی خود، از شهرهای مختلف دیدن کرد. وی در نوشته‌های خود درباره کثرت سفرهای خویش چنین گفته است: «سافرتُ كثيراً حتى وصلتُ إلى حائط الصين العظيم» (الشرابی، ۲۰۰۸م، ۳۸۲) و در جای دیگری این‌گونه آورده: «إذن فأنا أدين للرحيل بثلاثة أرباع شعري» (قبانی، بی‌تا، ۳/ ۱۲۱) یعنی من سه چهارم شعرهای خودم را مدیون سفرکردن هستم. ترجمه: با دیگر کجا تو را ببینم؟/ و من در چمدان سفر سکونت دارم/ و در چمدان سفر می‌خوابم/ در چمدان سفر به پیشباز زنان می‌روم/ و در بوستان سفر، به کودکان سخاوتمندی و بخشندگی می‌آموزم.

پس از ذکر مقدمات فوق، باید به تحلیل شواهدی بپردازیم که دلالت بر علاقه «نزار قبانی» به وطن دارد؛ از جمله آنجا که می‌گوید: «عندما أشرب الكأس الأولى/ أرسم الوطن دمة خضراء/ وأفعل ثيابي/ وأستحم فيها/ عندما أشرب الكأس الثانية/ أرسم الوطن على شكل امرأة جميلة/ وعندما أشرب الكأس الثالثة/ أرسم الوطن على شكل سجن/ أرسم الوطن على شكل مشنقة/ تتدلى منها قصائد في احتفال مهيب» (قبانی، بی‌تا: ۲/ ۶۵۴ - ۶۵۵). ترجمه: آن‌گاه که نخستین جام را می‌نوشم/ وطن را بسان اشکی سبزفام به تصویر می‌کشم/ و جامه از تن به در می‌آورم/ و در آن جام استحمام می‌کنم/ و زمانی که دومین جام را سر می‌کشم/ وطن را هم‌چون کنیزی خوش سیما نقاشی می‌کنم/ و هنگامی که جام سوم را می‌نوشم/ وطن را به صورت یک زندان رسم می‌کنم/ به صورت یک چوبه دار به تصویر می‌کشم/ و در

جشنی هولناک، قصاید من از آن آویزان می‌شوند. در تک تک عبارات فوق، شاعر به دنبال بیان علاقه خویش به وطن است؛ او چه در حالت هوشیاری و چه در زمان مستی، یادآوری وطن را تکلیف خود دانسته و از آن غافل نمی‌شود و چه بسا قصد دارد که از این طریق، ملازمت و ارتباط ناگسستنی عشق وطن با روح و جان خود را برای خواننده بازگو کند؛ از این رو می‌توان گفت این امر ناشی از رضایت کامل شاعر از وطن است که بهترین روزهای زندگی خود را در آنجا سپری کرده است، و درحقیقت آن شادی و سرمستی خاصی که وی به هنگام سرکشیدن جام در وجود خود احساس می‌کرد، اکنون برای وی تداعی شده و از همین راستا دلتنگی برای وطن را در وجود او برمی‌انگیزد. نزار در شعری دیگر، از عشق به وطن و همراهی با آن در تمام لحظات زندگی خود سخن می‌گوید و در حقیقت وطن برای وی به معشوقی تبدیل می‌شود که معشوق‌های دیگر به او حسد می‌ورزند: «فی هذه الأيام، یا صدیقتی / تخرُج من جُوبنا فَرَاشَةً صِيفِيَّةً تُدْعِي الْوَطْنَ / تخرُج من شفاهنا عريشة شامية تُدْعِي الْوَطْنَ / تخرُج من قُمصَانِنَا / مَأْذِنٌ، بَلَابُلٌ، جَدَاوُلٌ، فُرْنُفُلٌ، سَفْرَجَلٌ / عُصْفُورَةٌ مَائِيَّةٌ تُدْعِي الْوَطْنَ / أَرِيدُ أَنْ أَرَكَ يَا سَيِّدَتِي / لَكِنِّي أَخَافُ أَنْ أُجْرَحَ إِحْسَاسَ الْوَطْنَ / أَرِيدُ أَنْ أَهْتَفَ كُلَّ لَيْلَةٍ، إِلَيْكَ يَا سَيِّدَتِي / لَكِنِّي أَخَافُ أَنْ تَسْمَعَنِي نَوَافِدُ الْوَطْنَ / أَرِيدُ أَنْ أُمَارِسَ الْحُبَّ عَلَيَّ طَرِيقَتِي / لَكِنِّي أَخْجَلُ مِنْ حَمَاقَتِي / أَمَامَ أَحْزَانِ الْوَطْنَ» (قبانی، بی‌تا، ۵۸۵/۲ و ۵۸۶). ترجمه: در این روزها دوست من / از جیب هایمان پروانه ای تابستانی بیرون می‌پرد که نامش وطن است / از لب هایمان کجاوه‌های شامی خارج می‌شود که نامش وطن است / خارج از پیراهن هایمان / مناره‌ها، بلبل‌ها، جدول‌ها، گل میخک، میوه به / گنجشک آبی که نامش وطن است / می‌خواهم تو را ببینم بانوی من / اما می‌ترسم که احساس وطن جریحه‌دار گردد / می‌خواهم هر شب به تو زنگ بزنم بانوی من / می‌ترسم درزهای وطن صدای مرا بشنود / دوست داشتنت را به روش خودم می‌خواهم تمرین کنم / اما از نادانی ام خجالت می‌کشم / در برابر اندوه‌های وطن.

با دقت در نمونه ذکر شده و به‌ویژه ترکیبی چون «عريشة شامية» چنین برداشت می‌شود که یادآوری کجاوه‌های زنان بادیه نشین، شاعر را به یاد وطن عربی انداخت و شیرینی خاطرات آن روزگاران را در ذهن وی تجدید کرد و شاید بتوان گفت یاد وطن برای شاعر همواره قرین اصیل‌ترین و زیباترین تصاویر ذهنی است که نمود آن در ترکیب «عريشة شامية» به چشم می‌خورد. در عبارت‌های پایانی، وطن را با معشوق خویش کاملاً برابر می‌داند و هیچ‌گونه تبعیضی میان آن‌ها قائل

نمی‌شود و چه بسا قصد دارد میزان دل‌بستگی خود به وطن را برای خواننده تداعی کند؛ چراکه همگان وی را به عنوان «شاعر زن» می‌شناسند و این امر می‌تواند دستاویزی برای به تصویر کشیدن شدت عشق وی به وطن باشد. «نزار قبانی» در پاره‌ای موارد، وطن را به مثابه مادر خود تلقی کرده و رابطه دوسویه میان مادر و فرزند را در این ابیات، به خوبی بیان کرده است: «إِنَّ دمشقَ تتكَّمش بي كما يتكَّمش الرضيعُ بئدي أمه/ إنها تسكنني كما يسكنُ اللهُ وجهَ امرأةٍ جميلةٍ» (قبانی، بی تا: ۳/۳۹۱). ترجمه: به راستی همان‌گونه که طفل شیرخوار به سینه مادر چنگ می‌زند، دمشق نیز مرا محکم می‌گیرد/ دمشق در وجود من خانه دارد، همان‌گونه که خداوند در چهره یک زن زیبارو جلوه‌گر می‌باشد. در این جا نیز شاعر با استفاده از رابطه مادر و فرزند که در عبارت «إِنَّ دمشقَ تتكَّمش بي كما يتكَّمش الرضيعُ بئدي أمه» تجلی یافته، شدت اشتیاق درونی خود را نشان داده است و به جرأت می‌توان گفت وی به بهترین و واضح‌ترین صورت به رابطه روحی بسیار نزدیک میان خود و وطن اشاره و میزان عشق و دل‌بستگی خود به وطن را برای خواننده تداعی کرده است.

۳-۲ - «یادمانه دوران کودکی» در اشعار «نزار قبانی»

یکی از جلوه‌های غم غربت و یادمانه، بازگشت به کودکی و یادآوری خاطرات آن روزگاران است. شاید گفتن این سخن که هر یک از ما با گذر ایام و دور شدن از ایام کودکی، دل‌تنگ آن می‌شویم، سخنی به گزاف نباشد. «از نظر "فردریش ویلهلم هگل" فیلسوف آلمانی، دوره کودکی، دوره‌ای است که شاعر رمانتیک، به آن توجه ویژه داشته و با حسرت از آن یاد می‌کند؛ از این رو می‌توان گفت غم غربت با «خاطره» رابطه تنگاتنگی دارد و وقتی یادآوری خاطرات برای شخص به حدی برسد که او را نسبت به واقعیت موجود اندوهگین سازد، شخص احساس غربت می‌کند (انوشه، ۱۳۷۶: ۱۴۳). با مطالعه شعر «نزار قبانی» آشکار می‌شود که وی نیز زمان حال را نمی‌پسندد:

إني رافض زماني وعصري ومن الرفض تُولد الأشياء

(قبانی، ۱۹۹۳م: ۸۰)

دوران کودکی با قدرت شگفت‌انگیز خود، شاعر را وادار می‌کند که تمامی شکست‌های زندگی را فراموش کند و پدیده‌هایی را ببیند که دیگران را یارای دیدن آن‌ها نیست تا جایی که می‌توان گفت «دنیایی که با چشم کودکی دیده می‌شود، همان دنیای شعر واقعی است» (عقاق، ۲۰۰۱م:

۳۷۲). «نزار قبانی» نیز از این پدیده مستثنی نبود و تعلق خاطر شدیدی به دوران کودکی خود داشت و از خلال اشعار خود از این احساس را آشکار ساخت: «لَأَطْرُقُ بَابَ مَدِينَةِ عَرَبِيَّةٍ / إِلَّا وَأَجْدُ سِرِيرَ طِفْلِي بَانْتِظَارِي» / (قبانی، ۲۰۰۰م، دمشقیات، ۱۰۳). ترجمه: در هر شهر عربی را که می‌گویم / تخت کودکی‌ام را می‌بینم که در انتظار من است) ناگفته نماند که «اشتیاق به ایام کودکی و به‌ویژه یادآوری دوران مدرسه، به طرز قابل توجهی در اواخر سده شصت و هفتاد بروز یافت و نزار قبانی اشتیاق خویش را به محیط کودکی خود در شام و دوران مدرسه و همکلاسی‌های خود را در یکی از قصاید به تصویر کشید» (عقاق، ۲۰۰۱م، ۳۷۱). وی که از وطن خویش دور افتاده بود، تنها راه تسلی دادن به خود را یادآوری خاطراتی می‌دانست که به‌ویژه در دوران مدرسه با هم‌کلاسی‌های خود برای او باقی مانده بود که در نمونه ذیل آن را بیان کرد: «وَإِذَا بِالشَّمِّ تَأْتِينِي نَهْرًا وَمِيَاهًا وَعَيْونًا عَسَلِيَّةً / وَإِذَا بِي بَيْنَ رِفَاقِي وَفَرُوضِي الْمَدْرَسِيَّةِ». ترجمه: و در شام، رودها، آب‌ها، و چشمه‌های شیرینی هم‌چون عسل / و دوستان و تکالیف مدرسه‌ام به سراغم می‌آیند. (قبانی، بی‌تا، ۱ / ۴۲۸) و این‌گونه سخن گفتن از دوران کودکی در شعر «نزار قبانی»، حاکی از آن است که شاعر، گذشته بسیار شیرین و بی‌دغدغه‌ای داشته که گذشت زمان آن را از خاطر شاعر پاک نکرده است. گاه نیز احساس دل‌تنگی «نزار قبانی» برای کودکی خود به حدی می‌رسد که مایل است به تفصیل از لحظه لحظه خاطرات خود در آن روزگاران پرده بردارد و از این طریق دل‌اندوهگین خویش را تسلی بخشد؛ به این منظور از خلال یک سفر خیالی به زادگاه خویش می‌رود و از این طریق - هرچند برای مدتی کوتاه - خود را از دل‌تنگی می‌رهاند: «يَنْطَلِقُ صَوْتِي هَذِهِ الْمَرَّةَ مِنْ دِمَشْقٍ / يَنْطَلِقُ مِنْ بَيْتِ أُمِّي وَأَبِي / فِي الشَّمِّ تَتَغَيَّرُ جُغْرَافِيَةَ جَسَدِي / تَصْبِحُ كَرِيَاتِ دَمِي خَضْرَاءَ وَأَبْجَدِيَّتِي خَضْرَاءَ / فِي الشَّمِّ يَنْبُتُ لَفْمِي فَمَّ جَدِيدٍ / وَيَنْبُتُ لَصَوْتِي صَوْتِ جَدِيدٍ وَتَصْبِحُ أَصَابِعِي قَبِيلَةَ مِنَ الْأَصَابِعِ / أَدْخَلَ صَحْنَ الْجَامِعِ الْأُمَوِيِّ / أَسْلَمَ عَلَيَّ كُلِّ مَنْ فِيهِ زَاوِيَةٌ زَاوِيَةٌ / وَبِلَاطَةَ بِلَاطَةَ / حَمَامَةَ حَمَامَةَ / أَتَجُولُ فِي بَسَاتِينِ الْحَطِّ الْكُوَيْتِيِّ وَأَقْطِفُ أَزْهَارًا جَمِيلَةً مِنْ كَلَامِ اللَّهِ / وَأَسْمَعُ بَعِينِي صَوْتَ الْفَسْفِسَاءِ وَمُوسِيقَا مَسَابِحِ الْعَقِيقِ / تَأْخُذُنِي حَالَةٌ مِنَ التَّنْجَلِيِّ وَالْإِنْخِطَافِ / فَاصْعَدُ دَرَجَاتِ أَوَّلِ مَثْدَنَةٍ وَتُصَادِفُنِي مُنَادِيًا: حَيَّ عَلَيَّ يَا سَمِينِ، حَيَّ عَلَيَّ يَا سَمِينِ» (قبانی، بی‌تا: ۲ / ۷۷۲ و ۷۷۵). ترجمه: این بار صدایم از دمشق به گوش می‌رسد / و از خانه پدر و مادرم / در شام جغرافیای جسم من دگرگون می‌شود / گلبول‌های خونم سبز می‌شود و همین‌طور الفبایم / در شام برای دهانم، دهان تازه‌ای خلق می‌شود / و برای صدایم، صدای تازه‌ای

می‌روید/ و انگشتانم به قبیله‌ای (گروهی) انگشت، تبدیل می‌شود/ وارد صحن مسجد جامع اموی می‌شوم/ و سلام می‌گویم به همه افرادی که در جای جای آن/ یا در هر قصر و درباری حاضر هستند/ و (حتی) به تک تک کبوترانی که در آسمان به پرواز درمی‌آیند/ در باغ‌های خط کوفی گردش می‌کنم/ و شکوفه‌های زیبایی از کلام خداوند می‌چینم/ و با چشمم صدای معرق کاری و کاشیکاری و آهنگ به هم خوردن دانه‌های تسبیح عقیق را می‌شنوم/ که احساسی از تجلی مظاهر زیبایی و شیفگی را در وجودم برمی‌انگیزند/ از پله‌های آغاز محلهٔ مئذنهٔ بالا می‌روم در حالی که (آن محلهٔ قدیمی) مرا ندا می‌دهد: به سوی یاسمین بشتاب.

با این اوصاف از احساس یگانگی محضی که میان وی و زادگاهش وجود دارد برای خواننده حکایت می‌کند. در این جا شاید بتوان گرایش شاعر به دوران کودکی و گذشتهٔ سپری شده در میان نزدیکان را این‌گونه توجیه کرد که مقایسهٔ دو دورهٔ زندگی؛ یعنی دورهٔ کودکی که در سرزمین‌های عربی سپری شد با دوره‌ای که به دلیل پاره‌ای موقعیت‌های شغلی به سرزمین‌های غربی سفر کرده بود و شرایط گوناگونی که در هر دو تجربه کرده بود، سبب تجلی احساسات و عواطفی با صبغهٔ غم غربت و دل‌تنگی در اشعار وی شد؛ چراکه زیستن در جمع خانواده و بهره بردن از آرامش موجود در فضای خانه و سرزمین مادری برای هر انسانی مألوف‌تر از زندگی هرچند مرفه اما دور از وطن است به‌ویژه آن‌که نزار قبانی حوادث بسیار شیرین و دلپذیری را در وطن خود تجربه کرده که در عباراتی چون «أَدْخُلُ صَحْنَ الْجَامِعِ الْأُمَوِيِّ / أَسْلِمَ عَلَيَّ كُلِّ مَنْ فِيهِ زَاوِيَةٌ زَاوِيَةٌ / وَبِلَاطَةُ بِلَاطَةُ / حَمَامَةٌ حَمَامَةٌ» به تصویر کشیده است. وی در جای دیگری می‌گوید: «أُرِيدُ بِنَدِيقَةِ مِحْفَظَتِي رَهْنُتُهَا / دَفَاتِرِي رَهْنُتُهَا / مِنْ أَجْلِ بُنْدِيقَةِ / أُبْحَثُ عَنْ دَرَاخَتِي / وَعَنْ رِفَاقِ حَارِثِي / عَنْ كُنْتِي، عَنْ صُورِي» (قبانی، بی‌تا، ۸۷/۲). ترجمه: تفنگی می‌خواهم و کیف مدرسه‌ام را به ودیعه گذاشته‌ام/ و هم‌چنین دفترهایم را/ برای به دست آوردن یک تفنگ/ به دنبال دوچرخه‌ام و دوستان کوی و برزن خویش می‌گردم/ در پی یافتن کتاب‌هایم و نقاشی‌هایم.

در این جا نیز «نزار قبانی» از ایام مدرسه و دوستان خود که پیوند تنگانی با دوران کودکی او دارند، سخن می‌گوید و یادآوری آن‌ها بیانگر اوج تمنای قلبی شاعر برای بازگشت آن دوران شیرین شادی است. و در این جا نیز عدم انس با فرهنگ غربی، وی را به یاد دوران گذشته و به‌ویژه محیط مدرسه انداخته است. نمونهٔ دیگری از این حالت را می‌توان در ابیات زیر مشاهده کرد؛ آن‌جا که به

یاد دوران خوش کودکی می‌افتد و خطاب به مادر خود می‌گوید: «صباح الخير من مدريد/ ما أخبارها الفلّة؟/ بها أوصيك يا أمّاهُ.. / تلكَ الطفلةُ الطفلة / فقد كانت أحبّ حبيبةً لأبي.. / يدلّها كطفلتها/ ويدعوها إلى فنجانِ قهوتِه / ويسقيها.. / ويطعمها/ ويغمرها برحمته.. / وماتَ أبي / ولا زالت تعيشُ بحلمِ عودتِه / وتبحثُ عنه في أرجاءِ غرفتِه / وتسألُ عن عباءتِه.. / وتسألُ عن جريدتِه.. / وتسألُ - حينَ يأتي الصيفُ عن فيروزِ عينيه/ لتنتثرَ فوقَ كَفّيه.. / دنانيراً منَ الذهبِ.. / سلاماتُ.. سلاماتُ.. / إلى بيتِ سفانا الحبِّ والرحمة/ إلى أزهاركِ البيضاء.. / فرحة "ساحة النجمة".. / إلى تختي، إلى كنيبي / إلى أطفالِ حارتنا.. / وحيطانِ ملائناها بفوضى من كتابتنا.. / إلى قططِ كسولاتِ / تنامُ على مشارقتنا» (قبانی، ۱۹۴۴م: ۵۳۱ - ۵۳۲). ترجمه: از مادرید به تو صبح بخیر می‌گویم/ از باغچه معطر یاس چه خبر/ باغچه شکوفایی که عزیز پدر بود/ و همیشه چنان کودکی زیبا/ آن را می‌نواخت و به نوشیدن آب و قهوه دعوت می‌کرد/ باغچه‌ای که در مرگ پدر سوگوار شد/ و نفس در خواب رجعتش کشید و او را در فضای خانه می‌جست/ از عبا و روزنامه‌اش می‌پرسید و همیشه می‌گفت/ تابستان از عمق آبی چشم‌های او کی خواهد آمد/ تا در کف دست‌های او سکه‌های محبت پیرا کند/ سلام مادر، سلام بر خانه‌ای که عشق و مهربانی به ما داد/ سلام به گل‌های سپید و آن‌جا که محل تجمع ستارگان است/ به تختم، به کتاب‌هایم، به کودکان محله و دیوارهای پر از نوشته/ به گریه‌های کسل خواب آلود به پیچک پیچیده. در این مثال به خوبی می‌توان توجه شاعر را به کودکی اش که با اندوه زیادی نیز همراه است، مشاهده کرد و این امر از خلال توصیفات دقیق روزگار خوش کودکی وی فهمیده می‌شود.

۳-۳ - «یادمانه سوگ همسر» در اشعار «نزار قبانی»

پیش از هر چیز لازم است که دیدگاه «نزار قبانی» را پیرامون عشق بیان کنیم آن‌جا که می‌گوید: «أنا من أسرةٍ تَمْتَهِنُ العشقَ/ والحبُّ يُؤلّد مع أطفال الأسرة كما يُؤلّد السكر في التّفاحة/ في الحادية عشرَ منَ عُمرنا نُصبحُ عاشقین، وفي الثالثة عشرَ يُصبحُ الطفلُ في أسرنا شیخاً و صاحبَ طریقةٍ في العشقِ/ جدّي كان هكذا/ وأبي كان هكذا وإخوتي كُلُّهم يسقطون في أولِ عینین یرونها/ كلُّ أفراد الأسرة يُحبّون حتى اللّذبح» (رمصیص، ۲۰۰۷م، ۱). ترجمه: من از خانواده‌ای هستم که عاشقی پیشه آن‌ها است/ عشق، با کودکان این خانواده متولد می‌شود، همان‌گونه که شیرینی از ابتدا در ذات سیب وجود دارد/ ما در سن یازده سالگی عاشق می‌شویم/ در خانواده ما، کودک در سن سیزده سالگی به

شیخی تبدیل می‌شود که در عاشقی صاحب طریقت است/ پدر بزرگم این‌گونه بود و همین‌طور پدرم/ و برادرانم نیز در برابر اولین چشم‌هایی که می‌دیدند، خاضع می‌شدند (دل می‌باختند)/ همه افراد این خانواده تا زمانی که در راه عشق قربانی شوند، عاشق می‌مانند.

برخی بر این باورند که «در نتیجه دوری از عشق عقیف و معشوقی که شاعر پیوسته به توصیف محاسن ظاهری و حتی ویژگی‌های درونی وی می‌پرداخت، این‌گونه از «غم غربت» و «یادمانه» یعنی «یادمانه دوری از معشوق» ایجاد می‌شود و «نزار قبانی» از مشهورترین شاعرانی است که زیباترین اشعار را در این گرایش سروده است» (عقاق، ۲۰۰۱، م، ۲۲۷). در این راستا می‌توان مرثیه‌های عاشقانه «نزار قبانی» برای همسر مرحوم خود «بلقیس» را نمونه‌ای از تجلی این قسم از «یادمانه» به شمار آوریم؛ بلقیسی که مانند یک تابلو نقاشی زیبا با تمام تفصیل و جزئیات و همه جاذبه‌های خود در ذهن و خاطر «نزار قبانی» مرسوم است و وی در رثای همسر خویش سعی دارد تمام صفات پسندیده هم‌چون خوبی، جمال، عشق و صداقت را در وجود «بلقیس» خلاصه کند، بلقیسی که مرگش برای شاعر غیرقابل باور است و با وجود غیبت جسمانی در این عالم، به قلب و فکر «نزار قبانی» بسیار نزدیک است، و او بیش از «عمر» و «زینب» به عشق و محبت «بلقیس» نیازمند بوده و در شعر خود به این موضوع اشاره کرد: «بلقیس/ کیف ترکینا فی الریح/ نرجف مثل أوراق الشجر؟/ و ترکینا - نحن الثلاثة - ضائعین/ کریشه تحت المطر/ أترک مافکرک بی/ وأنا الذی یحتاج حبک مثل «زینب» و «عمر»؟/ بلقیس یا کنزاً خرافیاً ویا محماً عراقیاً/ و غابة خیزران/ یا من تحدیت النجوم ترفعاً/ من این جئت بهذا العنقوان؟/ بلقیس أیتها الصدیقه والرئیقه/ والرئیقه مثل زهرة أفحوان/ ضاقت بنا بیروت/ ضاقت بنا المکان/ بلقیس! ما أنت التي تتکثرین/ فما لبلقیس اثنتان/ بلقیس! أنت بشارتی الکبری/ فمن سرق البشارة؟/ یا بلقیس یا أحدى وطن/ لا یعرف الانسان کیف یعیش فی هذا الوطن/ لا یعرف الانسان کیف یموث فی هذا الوطن» (قبانی، بی‌تا: ۱۹۸/۲ - ۲۰۵). ترجمه: بلقیس/ چگونه ما را در باد (طوفان) تنها گذاشتی/ که مثل برگ درخت به خود بلرزیم/ و ما سه نفر را در حالیکه سرگشته و حیران بودیم، رها کردی/ مانند یک پر در زیر باران/ آیا به من فکر نکردی؟/ حال آن‌که من نیز مانند (زینب) و (عمر) به عشق تو نیازمندم/ بلقیس!/ ای گنج اسطوره‌ای/ و ای نیزه عراقی/ و باغ خیزران/ ای آن‌که در عروج و تعالی ستارگان را به مبارزه و رقابت طلبیدی/ این همه شادابی و طراوت را از کجا آوردی؟/ بلقیس!/ ای دوست و همدم (من)/ و ای که در لطافت به شکوفه بابونه

می‌مانی/ بیروت بر ما تنگ گرفت/ اینجا برای ما غیر قابل تحمل است/ بلقیس! تو تکرار نمی‌شوی/ و بلقیس را همتایی نیست./ بلقیس! تو شادی بزرگ من بودی/ پس چه کسی شادی (من را) دزدید؟!/ ای بلقیس/ ای شیرین‌ترین وطن/ انسان نمی‌داند چگونه در این وطن زندگی کند؟!/ و یا چگونه در این وطن جان سپارد؟! در سرتاسر ابیات مذکور، اندوه «نزار قبانی» به خاطر از دست دادن همسر به چشم می‌خورد؛ این اندوه تا اندازه‌ای است که هیچ چیزی نمی‌تواند شاعر را از آن فارغ کند، او برای به تصویر کشیدن این عشق از تشبیه استفاده کرد و حال و هوای خود و فرزندانش را به لرزیدن برگ درختان و در ادامه به یک پر که در معرض باران قرار گرفته است، مانند می‌کند و در پایان با عبارت «یا أحملى وطن» می‌خواهد گوشزد کند که حتی وطن عربی هم با تمام محبوبیت خود نزد شاعر، نمی‌تواند خلأ عاطفی وی در فراق «بلقیس» را پر کند و لحظه‌ای این اندوه را از خاطر وی بزداید. در سطور فوق، استفاده از عباراتی چون «الصدیقۀ والرّیقۀ»، «أنتِ بشارتی الکبری» و نیز جمله «الرّیقۀ مثل زهرة أقدحان» به خوبی دلالت بر دلتنگی شاعر برای همسر خود می‌کند که از لابلای آن‌ها لذت و غرور ناشی از داشتن چنین همسری، فهمیده می‌شود. شاعر در جای دیگری در فراق یار از دست رفته می‌سراید: «بلقیس/ إنّ الحزنَ یثقُنِی/ و بیروت التي قتلتک/ و بیروت التي عشقتک/ بجهل أهما قتلت عشیقتهما/ وأطفأت القمر» (قبانی، بی‌تا، ۲/ ۱۹۷). ترجمه: بلقیس/ به راستی که اندوه (فراق تو) در جان من رخنه کرده است/ و بیروتی که تو را به قتل رساند/ و بیروتی که به تو عشق می‌ورزید/ از یاد برد که معشوقه خود را کشته/ (و با این کار) ماه را بی‌فروغ کرده است. باز هم اندوه فراوان خود را از فراق ابدی همسر بیان کرده و «بلقیس» را نه تنها همسر خود می‌داند بلکه آن را به عنوان محبوب و معشوق سرزمین «بیروت» نیز معرفی نموده و از این طریق محبوبیت «بلقیس» را فراگیر و خواننده را قانع سازد که وی را مستحق اندوه و بی‌تابی در سوگ معشوق خود بداند. نمونه دیگری از ابراز اندوه «نزار قبانی» در سوگ «بلقیس» در ادامه آمده است: «نامی بحفظ الله/ أيتها الجميلة/ فالشعر بعدك مُستحيل*/ والأنوثة مُستحيلة/ ستظلّ أجيال من الأطفال/ تسأل عن صفاتک الطويلة/ وتظلّ أجيال من العشاق/ تقرأ عنک أيتها المعلمة الأصبيلة/ وسيعرف الأعراب يوماً/ أتهم قتلوا الرسول/ قتلوا الرسول» (قبانی، بی‌تا، ۲/ ۲۱۰). ترجمه: در پناه خداوند بخواب/ ای زیبارو/ محال است که بتوان پس از تو شعری را سرود/ (و پس از تو) زنانگی (عشق به زنان) نیز غیرممکن است/ به زودی نسل‌هایی از کودکان/ سراغ انگشتان کشیده تو را می‌گیرند/

و نسل‌هایی از عاشقان/ از تو ای معلم حقیقی! درس عشق می‌گیرند/ و در یکی از همین روزهای نزدیک/ عرب‌ها خواهند فهمید/ که آن‌ها پیامبر (عشق) را کشتند/ پیامبر (عشق) را کشتند.

در این جا شاعر، ملت عرب را متهم به قتل «بلقیس» کرده و آن‌ها را مجرمانی تاریخی دانسته است و واضح است که منظور او از «عرب» تنها آن دسته از عرب‌زبانان را در طول تاریخ مرتکب کشتارهای فراوانی شده‌اند، بدون آن‌که شاعر به نام آن‌ها تصریح کند و پیرامون آن‌ها به تفصیل سخن بگوید. گویی اندوه نزار برای همسر خویش پایانی ندارد؛ چراکه از هر فرصتی برای سخن گفتن از محاسن محبوب و فراغ وی استفاده کرده است. وی در جای دیگر حسرت خود و سختی زندگی در دنیای بدون همسر را چنین ترسیم کرده است: «هذه هي الرسالة الأخيرة/ ولن يكون بعدها رسائل/ هذه آخر غيمة رمادية/ تُمطر عليك.. / ولن تعرني بعدها المطر/ هذا آخر النبيذ في أنائي/ وبعده لن يكون لاسكر ولا نبيذ/ هذه آخر رسائل الجنون/ و آخر رسائل الطفولة/ ولن تعرني بعده نقاء الطفولة، وطرافة الجنون/ لقد عشقتك/ كطفل هارب من المدرسة/ يخبئ في جيبه العصافير/ يا سيدتي/ فلن تكوني في الكتب الزرقاء بعد اليوم/ ولن تكوني في ورق الرسائل/ وبكاء الشموع/ لن تكوني في عرائس السكر»/ (قبانی، بی تا: ۵۷۲ ترجمه: این نامه آخر است/ پس از آن نامه‌ای وجود نخواهد داشت/ این واپسین ابر پر باران خاکستری است/ که بر تو می‌بارد/ پس از آن دیگر بارانی وجود نخواهد داشت/ این جام آخر شراب است/ و آخرین نامه جنون است// دیگر نه از مستی خبری خواهد بود/ نه از شراب. و آخرین سیاه مشق کودکی است/ دیگر نه سادگی کودکی را به تماشا خواهی نشست/ نه شکوه جنون را/ همچون طفل از مدرسه گریزان تو را دوست داشتیم/ که گنجشک‌ها را در جیب‌هایش پنهان می‌کند/ بانوی من/ از این به بعد در نامه‌های عاشقانه/ نوشته‌های آبی نخواهی خواند/ و در اشک شمع‌ها/ و شراب نیشکر/ ردی از خویش نخواهی دید.

۳-۴- «یادمانه ناکامی اجتماعی» در اشعار «نزار قبانی»

یکی دیگر از مسائلی که سبب برانگیخته شدن حسرت نزار قبانی شد، آن است که وی حق بیان اندیشه خود را نداشت و این امر وی را بسیار آزرده خاطر می‌کرد تا جایی که حسرت ناشی از عدم ایفای نقش روشنفکرانه و هدایتگر خود را نداشت. یک نمونه از سروده‌های وی در این زمینه آن‌جا است که می‌گوید: «إذا كان الوطن ممنوع من ارتكاب الكتابة متلي/ وارتكاب الثقافة متلي/ لماذا لا يكون عضواً، في حزب الحزن!/ الذي يضم مئة مليون عربي»/ (قبانی، ۱۹۹۹م: ۱۲۷/۶). ترجمه: وقتی

فردی چون من در میهن خویش از نوشتن بازداشته شود، چرا نباید صد میلیون عرب به عضویت حزب اندوه درآیند؟ در جای دیگری خود را با تشبیه زیبا و شاعرانه‌ای به تصویر کشیده و چنین گفته است: «کیف یا ساداتی، یَعْتِي المَعْتِي / بعد ما خَيَطُوا له شفتيه؟» (قبانی، ۱۹۹۹م: ۱۰/۶). ترجمه: سروران من، آوازخوانی که لبانش را دوخته‌اند، چگونه می‌تواند ترانه شادی سر دهد؟ او که حسرت بیان اندیشه‌های روشن‌گرانه خود را داشت ضمن بیان این حسرت، شکایت خود از جامعه را نیز این‌گونه مطرح کرد: «فإنني أعيش يا سيدي، في وطنٍ تُعَبَّرُ الكلمة في قانونه: جرمة!» (قبانی، ۱۹۹۹م: ۶/۳۲۴). ترجمه: سرورم! من در سرزمینی زندگی می‌کنم که سخن گفتن، در قانون آن، جنایت محسوب می‌شود. وی آن‌چنان حسرت بیان اندیشه‌های خود را دارد که گاه این حسرت را با خشم می‌آمیزد تا بتواند احساس درونی خود را بهتر به تصویر بکشد و خطاب به آن‌ها چنین می‌گوید: «أفكر: أينا حرٌّ/ ومن منّا طليق اليد/ أنا أم ذلك الحيوان/ لهذا القَط.. عالمه/ له مسند/ له حريّة.. وأنا/ أعيش يقيم موصد..» (قبانی، ۱۹۸۳م: ۱/۶۰۲). ترجمه: در این اندیشه‌ام که کدام یک از ما آزادی بیشتری دارد؟/ من یا آن حیوان؟/ این گریه برای خود دنیایی دارد/ پناهگاهی دارد/ آزادی دارد اما من در فضایی بسته به سر می‌برم و زندگی‌ام با درد و دلهره همراه است. نزار قبانی مشکل اصلی خود را نبودن آزادی می‌داند و از این پدیده بسیار اندوهگین است و به صراحت در شعر خود آن را بیان می‌کند و می‌گوید: «لكنها مشكلتي.. / ليست مع الخبز الذي آكله/ ولا مع الماء الذي أشربه/ مشكلتي الأولى، هي الحرية» (قبانی، ۱۹۹۹م: ۶/۲۰۲). ترجمه: مشکل من، نانی که می‌خورم و یا آبی که می‌نوشم نیست؛ مشکل اصلی من آزادی است. و در جای دیگری در تایید این سخن می‌گوید: «لم تزل حرية الرأي/ دجاجة مذبوحة/ بسيف كلّ طاغية» (قبانی، ۲۰۰۵م: ۳/۵۶۴). ترجمه: همواره آزادی بیان را همچون مرغ، با شمشیر طغیانگران سلّاحی می‌کنند. با دقت در این موارد باید گفت نزار قبانی ریشه این مشکلات را عدم آزادی اندیشه برای روشنفکران می‌داند که عامل اصلی آن نیز سرسپردگی سردمداران کشورهای عربی است.

۳-۵- «یادمانه از دست رفتن جامعه آرمانی» در اشعار «نزار قبانی»

در بسیاری از موارد اندوه و حسرت شاعران به عنوان قشر با احساس و آگاه جامعه، به خاطر دردها و مشکلات حاکم بر جامعه است که اغلب به خاطر بی‌درایتی سیاستمداران پیش می‌آید. نکته قابل توجه آن است که «گذشته‌ای که در یادمانه‌ها و متون حاکی از غم غربت مورد توجه قرار

می‌گیرد، ممکن است کاملاً افسانه‌ای یا کاملاً واقعی باشد، اما در نظر شاعر به صورت آرمانی درمی‌آید» (سه‌یر، و همکار، ۱۳۷۳: ۱۳۲). جامعه‌ای که نزار قبانی در آن می‌زیست نیز از این قاعده مستثنی نماند. آنچه بیش از هر چیز سبب گشت که این شاعر برای جامعه خود حسرت بخورد و غم غربت و جدا شدن از جامعه آرمانی به جانس چنگ بزند، اوضاع خفقان بار و اجبار حاکم بر سرزمین وی بود؛ زیرا مردم آنچنان تحت کنترل مأموران امنیتی بودند که حق کوچک‌ترین دخل و تصرفی در زندگی خود را نداشتند. نزار قبانی به خوبی این حالت را به تصویر کشیده است: «کلّ نهار / یأتینا البولیس قبیل صلاة الصبح / یستجوبنا / یهدّنا / ویعلّنا / بین السیوف و بین الرّمح» (قبانی، ۱۹۹۹م: ۲۹۸/۶). ترجمه: هر روز / کمی زودتر از طلوع آفتاب / پلیس به سروقتمان می‌آید و بازجویی و تهدیدمان می‌کند و آن‌گاه / میان شمشیرها و نیزه‌ها آویزانمان می‌کند.

به عقیده وی، هتک حریم خصوصی در جامعه به حدی است که هیچ کس حتی در خانه خود نیز احساس امنیت نمی‌کند و همه چیز تحت کنترل مأموران پلیس است. نزار برای تأکید بر این ادعا، چنین می‌گوید: «وَأخيراً .. دَخَلُوا عُرْفَةَ نومي / وَاسْتَبَاحُوا حُرْمَاتِي / بَعَثُوا أَعْطِيَّتِي .. / شَتَّشُوا أَحْدِيَّتِي / فَتَحُوا أَدْوِيَّتِي / دَلُّوا مَحَبَّتِي / رَقَصُوا فَوْقَ بِياضِ الصَّفَحَاتِ / أَيُّ عَصْرِ عَرَبِيٍّ؟ / ذَلِكَ الْعَصْرُ الَّذِي أَفْتَى بِقَتْلِ الْكَلِمَاتِ؟» (قبانی، ۱۹۹۹م: ۲۹۱ / ۶). ترجمه: و سرانجام مأموران داخل اتاق خوابم شدند / و حریم زندگی خصوصی‌ام را مباح کردند (دریاند) / پوشش‌ها و پرده‌های اتاقم را پاره کردند / کفش‌هایم را بو کردند / در مرکب‌دانم را بو کردند / و جوهر آن را بر زمین ریختند / بر روی صفحات سفید (دفترم) رقصیدند / آه! این چه روزگاری است که در آن به سر می‌بریم؟ / روزگاری که در آن / فتوای قتل واژگان را داده‌اند.

از دیگر مشکلات حاکم بر جامعه که نزار قبانی بسیار از آن آزرده خاطر گشت، حاکمیت مستبدانه و فردی است که در آن قدرت از یک فرد به دیگر اعضای خانواده وی منتقل می‌شود و افراد جامعه تنها نظاره‌گر انتقال منصب از حاکم به اطرافیان وی هستند. نزار قبانی با آگاهی کامل از این قضیه آن را در دیوان خود انعکاس داد و چنین سرود: «هنا الديك يحكم وحده / كما الثور يحكم وحده / كما القرد يحكم وحده / كما الحاكم الفرد في العالم العربي / يعتي ويسمح وحده / فلا من حوار ولا من سؤال / ولا من جواب!» (قبانی، ۲۰۰۵م: ۲۶۸/۵). ترجمه: در این‌جا خروس خودسرانه فرمان می‌راند، همانگونه که گاو به تنهایی حکم می‌کند و آن سان که میمون خودسرانه دستور می‌دهد.

همین گونه نیز در جهان عرب، سلطان نیز خودسرانه حکومت می‌کند و به تنهایی آواز می‌خواند و خود نیز به تنهایی به آن گوش فرا می‌دهد. در این سرزمین، همه چیز، فردی است و نام و نشانی از گفتگو و پرسش و پاسخ نیست.

نزار قبانی این مشکل را محصور به دمشق نمی‌داند بلکه عقیده دارد که استبداد و خودکامگی سران مملکت در تمام سرزمین‌های عربی اینگونه است: «من یوم وُلدنا/ نسمع فی حکم الشوری/ لكنّ الحاكم فی الشرق الأوسط/ قد بآل علی عقل الإنسان/ وبآل علی رأی الإنسان/ بآل علی حکم الشوری/ وشيّد للظلم قصوراً»/ (قبانی، ۲۰۰۵م: ۸۴/۵). ترجمه: از روزی که به دنیا آمدیم [تا کنون]، همواره از حکومت شورایی سخن می‌شنویم، ولی در خاور میانه، حاکم بر خرد انسان و اندیشه او و حتی بر نظام شورایی بول کرد و کاخ‌های حکومت خود را بر پایه ظلم ساخت. او در جای دیگری به صراحت استبداد حاکم بر جامعه را فریاد می‌زند و همه اعمال مردم را ناشی از آن می‌داند و می‌گوید: «من أين یأتینا الفرح؟ وکلّ ما یحدث فی حیاتنا/ مسلسل استبداد/ الوطن استبداد/ والهجرة استبداد/ والصحف الرسمية استبداد/ والشرطة السرية استبداد/ وعشقنا لامرأة جميلة جداً هو استبداد!!» (قبانی، ۱۹۹۹م: ۱۶/۵۵۶). ترجمه: چگونه شادی به سراغ ما می‌آید در حالی که همه آنچه در سرزمین ما رخ می‌دهد تسلسل استبداد است؛ زیستن در وطن، استبدادی است/ رفتن و هجرت کردن، استبدادی است/ روزنامه‌های رسمی استبدادی است/ و (حتی) عشق به زن بسیار زیبارو نیز استبداد است.

نزار به عنوان یک شاعر آگاه، اطلاع وسیعی از مسائل سیاسی سرزمین‌های عرب داشت و بی‌کفایتی سران را از عوامل عقب ماندگی عرب‌ها می‌دانست و از اینکه ثروت عظیم نفت را به دست دشمنان سپرده‌اند، بسیار اندوهگین بود. نمود این حالت در عبارات ذیل به چشم می‌خورد: «کان بوسع نفطنا الدّافق فی الصحاري/ أن یستحیل خنجراً../ من لهب و نارٍ/ لکنّه../ وأخجله الأشراف من قریش/ وخجله الأحرار من أوس ونزار/ يُراقئ تحت أرجل الجوّاري..»/ (قبانی، ۱۹۹۳م: ۸۷). ترجمه: نفت سرشار ما می‌توانست خنجری از آتش و شعله شود. اما اشراف زادگان را شرم باد که آن را زیر پای زیبارویان می‌ریزند.

از آنچه تاکنون بیان شد می‌توان درک کرد که این شاعر علاوه بر حسرت و اندوه‌های شخصی که ناشی از دوری وطن و نیز مرگ همسرش است، تا چه میزان دغدغه حل مشکلات اجتماعی و سیاسی را دارد که گریبان‌گیر مردم کشورهای عربی شده است.

۴- نتیجه

یکی از صبغه‌های غالب بر اکثر شعرهای «نزار قبانی»، احساس دل‌تنگی و حسرت است؛ خواه دل‌تنگی برای خاطرات و حوادث گذشته و خواه برای اتفاقاتی که می‌بایست در همان زمان حیات شاعر برای وطن و هم‌وطنان وی رخ می‌داد اما هرگز محقق نشد. همه این موارد سبب گشت که احساس اندوه عمیقی در جان شاعر ریشه بدواند و او را به سرودن اشعاری با مضمون غم و حسرت وادارد. این اشعار که با عنوان یادمانه‌های شاعر شناخته می‌شوند در دیوان نزار جایگاه ویژه‌ای دارند. در یک تقسیم‌بندی می‌توان عمده‌ترین مظاهر غم غربت یا همان یادمانه‌های این شاعر را در پنج مؤلفه تقسیم‌بندی کرد که عبارتند از: «یادمانه دوری از وطن»، «یادمانه دوران کودکی»، «یادمانه سوگ همسر»، «یادمانه ناکامی اجتماعی» و «یادمانه از دست رفتن جامعه آرمانی». مهم‌ترین عوامل مؤثر در تجلی اشعار حاکی از غم غربت در دیوان نزار قبانی عبارتند از: مرگ همسر، دوری از وطن، یادآوری خاطرات کودکی، دیدن مشکلات و نابسامانی‌های جامعه از جمله عدم تحمل ظلم حاکمان بر مردم و دخالت در امور خصوصی زندگی آن‌ها، اندوه فراوان به خاطر سکوت مردم در برابر ظلم و بی‌عدالتی.

۴- منابع

- ۱- آشوری، داریوش، فرهنگ علوم انسانی، زمستان، تهران، ۱۳۸۱ ش.
- ۲- أبوعلي، نبيل خالد، نزار قباني شاعر المرأة و السياسة، مكتبة مدبولي، ۱۹۹۹ م.
- ۳- اویسی کهنخا، عبدالعلی، بررسی رمانتیسم و بازتاب آن در شعر حسن هنرمندی، پژوهشنامه ادب غنایی دانشگاه سیستان بلوچستان، شماره هجدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۱، صص ۵-۲۸.
- ۴- الحلح، یحیی محمد، قراءة في أدب نزار قباني، منشورات دار علاءالدین، دمشق، ۲۰۰۱ م.
- ۵- الفاخوري، حنا، الجامع في تاريخ الأدب العربي، الطبعة الثانية، دار الجليل، بيروت، ۲۰۰۵ م.
- ۶- انوشه، حسن، فرهنگ نامه ادبی فارسی، انتشارات سازمان چاپ و انتشار، تهران، ۱۳۷۶ ش.
- ۷- باطنی، محمدرضا، و دیگران، واژه‌نامه روانشناسی، تهران، ۱۳۸۶ ش.

۸- پورافکاری، نصرت، فرهنگ جامع روان‌شناسی (انگلیسی فارسی)، فرهنگ معاصر، تهران، ۱۳۷۶ش.

۹- حق شناس، علی محمد، فرهنگ معاصر هزاره (انگلیسی فارسی)، فرهنگ معاصر، تهران، ۱۳۸۷ش.

۱۰- سه‌پیر، رابرت و همکار، رمانتیسیم و تفکر اجتماعی، ترجمه: یوسف ابادزی، ارغنون، ۱۳۷۳ش.

۱۱- شاملو، سعید، آسیب شناسی روانی، چاپ ششم، انتشارات رشد، تهران، ۱۳۷۵ش.

۱۲- الشرابی، کمال فوزی، «نزار قبانی عاشق السفر»، آفاق المعرفة، ۲۰۰۸م، العدد ۵۳۲، صص ۳۸۱-۳۹۲.

۱۳- عفاق، قاده، دلالة المدينة في الخطاب الشعري العربي المعاصر، اتحاد الكتاب العرب، دمشق، ۲۰۰۱م.

۱۴- قبانی، نزار، الأعمال السياسية الكاملة، بيروت، منشورات نزار قبانی، الطبعة الخامسة، ۱۹۹۳م.

۱۵- —، —، الأعمال الشعرية الكاملة (الجزء الأول)، بيروت، منشورات نزار قبانی، ۱۹۴۴م.

۱۶- —، —، الأعمال الشعرية الكاملة، الجزء السادس، بيروت: منشورات نزار قبانی، ۱۹۹۹م.

۱۷- —، —، الدمشقيات، الطبعة الأولى، نشر المنار، بيروت ودمشق، ۲۰۰۰م.

۱۸- —، —، الأعمال الشعرية الكاملة، الجزء الثالث، بيروت: منشورات نزار قبانی، ۲۰۰۵م.

۱۹- موسوی و همکاران، غم غربت در اشعار منوچهر آتشی، پژوهشنامه ادب غنایی دانشگاه سیستان بلوچستان، سال دهم، شماره نوزدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۱ش، صص ۱۴۵-۱۶۶.

۲۰- نیازی، صلاح، الاغتراب والبطل القومي، الطبعة الأولى، الانتشار العربي، ۱۹۹۹م.

رمصیص، محمد، صورة المرأة في شعر نزار قبانی، ۲۰۰۷م، 21-www.arabicstory.net

22-Archer, J., Irland, J., Amos, S.L., Broad, H., & Currid, L. Derivation of a homesickness scale . British Journal of Psychology, 89 (2), 205 – 221, 1998.